

فصلنامه لسان مبین (پژوهش ادب عربی)
(علمی - پژوهشی)

سال چهارم، دوره جدید، شماره یازدهم، بهار ۱۳۹۲، ص ۲۱۹-۲۰۰
رویکرد صورتگرا - نقشگرا در «الکتاب» سیبویه*

حمید رضا میرحاجی
دانشیار دانشگاه علامه طباطبایی
راضیه سادات السادات الحسینی نوش آبادی
دانشجوی دکترای تربیت مدرس

چکیده

مکاتب زبانی معاصر چه صورتگرا (formalism) چه نقشگرا (functionalism) و چه شناختی (cognitive) اصولی را در مطالعه زبان پایه ریزی کردند که در نوع خود منحصر به فرد است؛ لیکن به علت یکجانبه نگری و فروگذاری برخی جوانب، نواقصی در نظریاتشان به چشم می‌خورد؛ این در حالی است که قرن‌ها پیش زبان‌شناسان مسلمان، اصولی برای دستور زبان عربی وضع کردند که هنوز بعد از گذشت ۱۴۰۰ سال کمتر کسی توانسته در آن خللی وارد کند؛ اصولی که هم به صورت عنایت داشت هم به نقش. این مقاله با بررسی زبانی ریشه شناسانه در اولین دستور مدون زبان عربی؛ یعنی «الکتاب» سیبویه و واکاوی شیوه‌های تحلیلی به کار رفته در آن، دستاوردهای این اثر عظیم را در گستره مفاهیم مطرح در مکاتب جدید زبان‌شناسی (اواخر هزاره دوم و دهه اول هزاره سوم) خصوصاً مکتب صورتگرایی زایشی-گشتاری (generative transformational) و مکاتب نقشگرا (functional schools) ارزیابی کرده و معتقد است که سیبویه در نگارش اثرش با رویکردی تعاملی و صورتگرا - نقشگرا، داده‌های زبانی را در سه سطح نحو، معنا و کاربرد بررسی کرده است.

کلمات کلیدی: سیبویه، الکتاب، مکتب صورتگرایی زایشی-گشتاری، مکتب نقشگرایی، رویکرد تعاملی.

۱. تعریف مسأله

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۲/۰۱/۲۰

* - تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۱/۱۱/۰۷

نشانی پست الکترونیکی نویسنده: mirhaji_sayed@yahoo.com

فردریک نیو مایر (F-Newmeyer) به وقوع سه انقلاب در زبانشناسی معاصر معتقد است: اولین انقلاب در اواخر قرن هجدهم میلادی با پایه‌گذاری اصول زبانشناسی تاریخی-تطبیقی توسط ویلیام جونز (W.Jones) انگلیسی محقق شد. دومین انقلاب را فردینان دو سوسور (F.De Saussur) سویسی در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم به پا کرد و سومین انقلاب نیز در نیمه دوم قرن بیستم به دست نوام چامسکی (N.Chomsky) مؤسس مکتب زایشی-گشتاری به وقوع پیوست. (دبیر مقدم، ۱۳۸۳ش: ۱۰-۱۲)

سوسور که به پدر زبانشناسی نو ملقب شد (یونس علی، ۲۰۰۴م: ۱۰) مدعی بود روش تاریخی در مطالعات زبانی روشی علمی نیست؛ لذا با بنا نهادن روش توصیفی (descriptive method) یگانه موضوع زبانشناسی را بررسی خود زبان دانست، نه بررسی سیر تاریخی و تحولات زبان. (ر.ک: سوسور، ۱۳۷۸ش: ۲۳۲) روش توصیفی سوسور آشخوری شد برای مکاتب زبانشناسی جدید که با حفظ اصول و تفاوت در فروع به شاخه‌هایی مختلف تقسیم شوند؛ شاخه‌هایی که یا صورتگرای محض بودند یا نقشگرای محض و یا دیدگاه اعتدالی نسبت به صورتها و نقشهای زبانی داشتند.

با توجه به سیر زبانشناسی جدید، ممکن است به ذهن متبادر شود که این علم، تنها وامدار سنت زبانشناسی غرب است؛ حال آن که بنابر رأی برخی از زبانشناسان غربی و غیرغربی این علم خاستگاهی شرقی دارد.^۱ پانینی^۲ (Panini) چهار قرن پیش از میلاد مسیح، اولین دستور زبان سانسکریتی را با رویکردی توصیفی تدوین کرد و قرن‌ها بعد (در قرون اولیه اسلامی) پایه‌های سنت زبانشناسی اسلامی ریخته شد که والاترین نماینده آن الکتاب سیبویه بود. (ر.ک. دبیرمقدم، ۱۳۹۰ش: ۱۶۵-۲۰۰) جانانان اونز (J.Owens) مؤلف کتاب «تاریخ زبانشناسی عربی» نیز در مورد تدوین اولین دستور زبان عربی مدون توسط سیبویه می‌گوید: «این مهم به صورت یکی از نقاط عطف عظیم تاریخ زبانشناسی با الکتاب سیبویه دستورنویس (متوفی ۱۷۷ه.ق/۷۹۳م) آغاز گشت و به تعبیری به کمال رسید. در تألیفی نزدیک به هزار صفحه فشرده، ظرایف آواشناختی و دقایق نحوی زبان عربی با تمام جزئیات کاویده شده‌اند» (Owens, 2006:6-7)

سیبویه این زبانشناس مسلمان ایرانی تبار با اتکا بر اصول روش توصیفی به جمع‌آوری داده‌های زبانی گویشوران عرب و توصیف و تبیین آنها پرداخته و در این توصیف و تبیین راه اعتدال در پیش گرفت؛ آنجا که او در تحلیل داده‌های زبانی تنها به صورتها و ساختارها توجه نکرد، بلکه آنها را در پرتوی بافت پیرامونی و نقشهای فرازبانی اش نیز مطالعه کرد. (ر.ک. نهاد الموسی، ۱۳۶۸ش: ۳۰۷-۳۳۴) به عبارت دیگر می‌توان در باب رویکرد همگرایانه سیبویه گفت که او اعتقاد دارد در پیدایش و شکل‌گیری ساختهای زبانی، نیروها و انگیزه‌هایی مختلف دخیل هستند؛ دو نیروی شاخص در تعامل این فرایند یکی صورت و ساختار زبان که قلمرو آن ثابت است، و دیگری نقش و کارکرد زبان در موقعیتها و بافتها که امری پویا و دینامیک است.

مقاله حاضر نیز بر آن است این رویکرد تعاملی را در پرتوی دو الگوی علمی غالب در زبانشناسی جدید؛ یعنی الگوی صورتگرای زایشی چامسکی و الگوی نقشگرا (به طور کلی) اثبات کند. پرسشهایی که در این راستا مطرح می‌شود:

۱) سطوح مورد بررسی سیبویه در جریان قاعده مند کردن زبان عربی چیست؟
۲) با نگاهی به بنیانهای فلسفی مکتب صورتگرایی زایشی و مکاتب نقشگرا که اولی عقلگرا بود و دومی تجربه گرا، سیبویه در ذیل کدام دسته قرار می گیرد؟
۳) جایگاه دو حوزه نحو و گفتمان که به ترتیب دو حوزه مورد بررسی صورتگرایان زایشی-گشتاری و نقشگرایان است، در الگوی نظری سیبویه کجا بوده و ارتباطشان با یکدیگر چگونه است؟

۴) تأثیر آرای سیبویه بر جریانهای زبانشناسی معاصر چیست؟
با توجه به اینکه صورتگرایی و نقشگرایی دو تفکر غالب و مهم زبانشناختی هستند و با توجه به اینکه بیشتر بنیانهای مکاتب شناختی برگرفته از دو مکتب پیش گفته است، لذا چارچوب نظری مورد بررسی ما در این مقاله در ارتباط با دو الگوی علمی غالب در اواخر هزاره دوم و دهه نخست هزاره سوم؛ یعنی مکتب صورتگرایی زایشی-گشتاری و مکاتب نقشگراست.

۲. پیشینه تحقیق

در مورد پژوهشهای صورت گرفته پیرامون سیبویه و نظریات زبانشناختی او پژوهشهای فراوانی چه به زبان فارسی، چه عربی و چه انگلیسی نگاشته شده است که از جمله مهمترین آنها می توان به موارد ذیل اشاره کرد:

- کتاب المنهج الوصفی فی کتاب سیبویه تألیف نوزاد حسن احمد (۱۹۹۶م)
- کتاب التعلیل اللغوی فی کتاب سیبویه تألیف شعبان عوض محمد العبیدی (۱۹۹۹م)
- کتاب سیر زبانشناسی جهان اسلام: دیرینه زبانشناسی عربی تألیف بوآس وهمکاران و ترجمه سید علی میر عمادی (۱۳۷۶ه.ش)
- مقاله الوجهة الاجتماعية فی منهج سیبویه از نهاد الموسی (۱۳۶۸ه.ش)
- مقاله سیبویه: زبانشناس و دستور نویس از محمد دبیر مقدم (۱۳۸۹ه.ش)
- مقاله زبانشناسی علمی شرقی از محمد دبیر مقدم (۱۳۹۰ه.ش)
- مقاله سیبویه و سرآغاز دستور نویسی زبان عربی از ژایلا خانجانی (۱۳۸۹ه.ش)
- مقاله نشانه ای تصویر گونه از سیبویه از پروانه فرخنده (۱۳۷۹ه.ش)

- Sibawaihi ; Carter.M.G ;2004

-A Linguistic History of Arabic; Owens.J; (2006-2009

-Universal History of Linguistics; Itkonen.E; 1991

لیکن باید گفت بیشتر این پژوهشها تنها به یک جنبه از آرای زبانی سیبویه عنایت داشته و نگاهی جامع الاطراف به قضیه صورت و نقش در نزد سیبویه نداشته اند؛ به عنوان مثال خانم فرخنده در مقاله اش معتقد است سیبویه نقشگراست و برای اثبات این قضیه دلایلی نیز می آورد و یا نهاد الموسی تنها به عنایت سیبویه به جنبه اجتماعی زبان اشاره دارد. در این میان تنها دبیرمقدم در مقاله «سیبویه: زبانشناس و دستورنویس» به صورتگرا- نقشگرا بودن سیبویه اشاره داشته است؛ اگر چه هدف اصلی او از این مقاله اثبات زبانشناس بودن سیبویه و نقش مهم او در بازه زمانی خاص در دنیای زبانشناسی است، مسأله ای که برخی زبانشناسان غربی به آن

باور ندارند. لذا وجه تمایز پژوهش حاضر می‌تواند در این باشد که هم به مؤلفه‌های صوری کتاب نظر دارد و هم به مؤلفه‌های نقشی؛ به دیگر عبارت، مقاله حاضر با نگاهی جامع‌تر به مقوله‌های زبانی کتاب توجه دارد.

۳. اصول و مبانی مکاتب صورتگرا و نقشگرا

زبان‌شناسی در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ پا به مرحله‌ای جدید گذاشت؛ آنگاه که سوسور با اتخاذ روش توصیفی به جای روش تاریخی و قایل شدن به نظام‌مندی زبان و دوگانگی‌های زبانی،^۳ انقلابی در این علم به پا کرد و مکتب ساختگرایی را بنا نهاد. تمام مکاتبی که بعد از این مکتب ظهور کردند در داشتن رویکرد توصیفی و نظام‌مند به زبان مشترک بودند؛ لیکن به علت وجود برخی تفاوتها در خاستگاههای فلسفی شان عده‌ای صورتگرا قلمداد شدند، عده‌ای نقشگرا و عده‌ای شناختگرا؛^۴ برای مثال وجه مشترک دو رویکرد شناختی و صورتگرا در این است که هر دو زبان را همچون پدیده‌ای درون فردی و ذهنی تبیین می‌کنند؛ اما نقشگرایی مبتنی بر تبیین زبان به مثابه پدیده‌ای بینافردی و اجتماعی است. (مهاجر و نبوی، ۱۳۷۶ش: ۷)

صورتگرایان به زبان چونان صورتی فارغ از روابط انسانی و مضامین اجتماعی نگاه می‌کنند، آنجا که پراپ می‌گوید: «روش صورتگرا به طور ذاتی و جوهری در پی اکتشاف روابط شکلی و صوری اجزای یک اثر و همین‌طور رابطهٔ این اجزا با کل اثر است.» (به نقل از العبیدی، ۲۰۰۴م: ۲۰۷) و سوسور با نگاهی انتزاعی و ساختارگرا به زبان آن را نظامی قائم به ذات و شبکه‌ای از روابط داخلی و مستقل از عوامل پدیدآورنده خارجی برمی‌شمارد. (سوسور، ۱۳۷۸ش: ۱۲۷)

در حالی که نقشگرایان زبان را نظامی برای برقراری ارتباط فرض می‌کنند و از طرفی آن را به نقشی که ایفا می‌کند، پیوند می‌دهند و از سوی دیگر به محیط اجتماعی و همبستگی عناصر خارجی پیرامونش. (السید، ۲۰۰۴م: ۱۳۹) از دیدگاه نقشگرایان، مشکل بتوان بین ساختارهای زبانی و نقشی که در بافت پیرامونی شان ایفا می‌کنند، جدایی حاصل کرد.

از این روست که می‌بینیم صورتگرایان بویژه پیروان مکتب زایشی-گشتاری ضمن اهتمام به نحو و صورتهای انتزاعی و مکانیسمهای پنهان درون زبانی به نظریه پردازان روی می‌آورند، نقش‌گرایان به گفتمان و صورتهای معنایی و بافت موقعیت (situation context) روی آورده و خود را نیازمند به نظریه پردازان و مثال‌سازیهایی صوری نمی‌بینند. (احمد، ۱۹۸۹م: ۷۳) از جمله شخصیت‌های سرشناس صورتگرا می‌توان از سوسور، بلومفیلد (L. Bloomfield)، هریس (Z. Harris) و چامسکی نام برد و از نقشگرایان می‌توان به ویلم ماتسیوس (V. Mathesius) بنیان‌گذار مکتب پراگ (prague school) [دهه ۲۰-۳۰]، جی. آر. فرث (J.R. Firth) بنیانگذار مکتب لندن (London school) [دهه ۴۰-۵۰] و مایکل هلیدی (M.A.K. Halliday). تئوریسین دستور نظام مند (systemic grammar) از دهه ۵۰ به بعد اشاره کرد.

این مکتب که در نیمهٔ دوم قرن بیستم (۱۹۵۷م) با کتاب ساختارهای نحوی (syntactic structures) نوام چامسکی بنیان نهاده شد، نحو را اساس کار خود قرار داد و برخلاف مکاتب صورت‌نگرای پیشین از دایرهٔ توصیفات محض پا را فراتر نهاده و با تحلیلها و تبیینهای عقلانی خود اصطلاحات و مفاهیمی را در حوزه زبانشناسی وارد کرد که تحولات عظیمی در پی داشت. از جمله این مفاهیم، ژرف ساخت (deep structure) و روساخت (surface structure)، توانش (competance) و کنش (performance)، شمّ زبانی (Intuition) و درونکاوی (Introspection)، همگانیهای زبانی (Language universals)، زایایی و لایتناهی بودن زبان است که ارتباطی عمیق و گسترده با یکدیگر دارند؛ مثلا می‌توان ژرف ساخت و روساخت و توانش و کنش را هم‌ارز با یکدیگر قرار داد آنجا که توانش زبانی همان شناخت درونی فرد از قواعد و قوانین حاکم بر زبانش است (کاظم السودانی، ۲۰۰۹م: ۳۴) و ژرف ساختها روایتگر و منعکس‌کنندهٔ همین قواعد پنهان درون فردی است. در صورتی که فرد این ژرف ساختها را به رو ساخت تبدیل می‌کند و قواعد زبانی درونی را آشکار و به مرحله انجام برساند، کنش زبانی صورت می‌پذیرد.

دیدگاههای عقل‌گرایانه چامسکی و عنایت ویژه وی به نحو، سبب شد که واحد زبانی جمله از جانب او بیشتر مورد اهتمام واقع شود. او برای جمله دو ساختار قابل شد که سبب دگرگونی در مفهوم جمله شد: ساختاری اولیه و ذهنی که به واسطهٔ اعمال یکسری گشتارهای اختیاری و اجباری به ساختارهای ثانویه و ظاهری تبدیل می‌شود (همان، ۱۴۴) این یعنی همان ژرف ساخت و رو ساخت.

دو مفهوم دیگر که چامسکی به دنبال تفکرات منحصر به فردش چون توانش و کنش، شمّ زبانی و ژرف ساخت و روساخت، برای جمله مطرح کرد، دستوری بودن (grammaticality) و پذیرفتگی (Acceptability) بود؛ آنجا که در مرحله دوم نظریه زبانی اش در کتاب جنبه‌هایی از نظریهٔ نحو (Aspects of the Theory of Syntax) به سال ۱۹۶۵م. بین دو حوزهٔ نحو و معنا مرزبندی کرد و از درجات دستوری بودن جمله سخن به میان آورد اگرچه در این مسأله زیاد باریک نشد و به صورتی کلی آن را بیان کرد. (دبیرمقدم، ۱۳۸۹ش: ۴۰)

از دیگر قضایایی که مکتب چامسکی مطرح می‌کند، قضیه اصل و فرع است؛ قضیه‌ای اساسی در فهم ژرف ساخت و تبدیل آن به روساخت که پیروان نظریهٔ زایشی از آن تحت عنوان کلمات و جملات نشان دار (marked) و بی‌نشان (unmarked) یاد می‌کنند و در این باره کلمات و جملات بی‌نشان را اصل دانسته و آن را به ژرف ساخت نزدیکتر می‌دانند. (الراجحی، ۱۹۷۹م: ۱۴۴)

از نظر چامسکی ساخت جمله بی‌نشان یا همان ژرف ساخت در انگلیسی SVO؛ یعنی (فاعل+فعل+مفعول) یا به عبارت دیگر (رکن اسمی + رکن فعلی) است؛ اما این ژرف ساخت ممکن است به دلایلی با اعمال گشتاری مانند تقدیم و تأخیر (permutation) به روساخت SOV مبدل گردد (کاظم السودانی، ۲۰۰۹م: ۱۴۴) یا به واسطه ادوات استفهام و نفی به جمله‌ای سؤال‌ی یا منفی تبدیل شود.

(جمله اصل یا بی نشان)

The student understood the lesson (۱)

۲) Did the student understand the lesson. (جمله فرعی سؤالی و نشان دار)

بررسی ژرف ساخت که نشان دهندهٔ وجود نوعی مکانیسم ذهنی و ادراکی در زبان است، ما را به وجود نوعی روابط تأثیر و تأثری یا عامل و معمولی یا حاکم و محکومی میان اعضای تشکیل دهنده یک جمله رهنمون می‌کند. چامسکی مفهوم حاکمیت (government) و نیز اهمیت حاکم (governer) را در اعطای حالت در کتابش با عنوان «خطابه‌هایی در حاکمیت و مرجع‌گزینی» (۱۹۸۱) (Lectures on Government and Binding) مطرح می‌کند که خود نقطهٔ عطفی در تحولات زبان‌شناسی زایشی است. (دبیر مقدم، ۱۳۸۹: ۳۳) و بر اهمیت این روابط تأثیر و تأثری اشاره می‌نماید؛ (الراجحی، ۱۹۷۹: ۱۴۸) به مثالهای زیر دقت کنید:

- That Martin will fail his linguistics course is likely
- Martin is likely to fail his linguistics course

کلمهٔ likely در این دو جمله همچون حاکم عمل کرده و در نظم بخشی به کلام اثری بسزا دارد. به این عبارت که از جانب یکی از طرفداران مکتب زایشی در توضیح دو جمله بالا آمده توجه کنید:

For both sentences the proposition Martin ... fail his linguistics course is semantically in the scope of likely.

عبارت in the scope of دلالت بر عاملی مسلط بر کل جمله و تأثیرگذار در نظام کلام دارد.

۳،۲ مکاتب نقشگرا

این مکاتب برخلاف صورتگرایان زایشی که زبان را به عنوان یک نظام و ساختار در ذهن بشر فرض کرده و در نتیجه نحو را مقدم بر کلام/گفتمان می‌دانند، آن را نظامی ارتباطی پنداشته و اصل و اساس را از آن کلام/گفتمان می‌دانند. گیون (Givon) - که یک نقشگراست - اعتقاد دارد که کلام و نقش ارتباطی است که موجب ایجاد «نحو» و دیگر صور زبانی می‌شود، به بیان دیگر به اعتقاد او این نیازهای ارتباطی است که باعث پدید آمدن «نحو» است. بر این اساس وی برخلاف چامسکی که به همگانیهای زبانی معتقد است، پیشنهاد می‌دهد که زبان‌شناسان در پی همگانیهای ارتباطی باشند. (افخمی ستوده، ۱۳۸۹: ۱۷۵) هلیدی نیز به وجود نظام صوری زبان معتقد است و آن را تابع و وابسته به نقش ارتباطی و کاربرد زبان می‌پندارد و بر ارائه تبیین نقشی برای نظام صوری زبان تأکید می‌کند. (دبیر مقدم، ۱۳۸۳: ۴۳)

ویلم متسیوس از پیشگامان نقشگرایی و مؤسس مکتب پراگ - که نظریاتش تأثیری بسزا در نظریات نقشگرایان بعدی داشت - مبحث «نمای نقشی جمله» (functional sentence perspective) را با توجه به اینکه جمله از دو بخش مسند و مسندالیه تشکیل می‌شود، پیش کشید و برخلاف تعاریف قبلی معتقد است که شرط مسند این نیست که خبر یا فعل باشد، همانطور که شرط مسندالیه این نیست که مبتدا یا فاعل باشد، بلکه مسند از دیدگاه او عنصری است که با توجه به بافت پیرامونش حامل اطلاعات شناخته شده و پیشین است و مسندالیه همان معانی و اطلاعات ناآشنا نزد شنونده است. (احمد، ۱۹۸۹: ۷۶) به عبارت دیگر «نمای نقشی جمله» یعنی به بار خبری و اطلاعاتی موجود در ساخت جمله‌ها شامل مفاهیم موجود در مبتدا یا آغاز (theme) و خبر یا آویزه (rheme) توجه داشتن. (دبیر مقدم، ۱۳۸۳: ۴۳)

فرث از مکتب لندن دیگر نقش‌گرایی بود که نظریهٔ بافت موقعیت را مطرح کرد آنجا که از نظر او بررسی پاره گفتار باید از چارچوب معانی وضعی و غیرقابل استعمال به درآید و به حوزهٔ معانی کاربردی و مستعمل در بافت پیرامونش راه یابد. (یونس علی، ۲۰۰۳: ۱۵۲) ولیکن باید گفت فرث افکار و اندیشه‌های بافتی خود را به طور ناقص و بدون اصول و پایه‌هایی فلسفی مطرح کرد و این امر شاگردش هلیدی را وا داشت تا در آغاز دههٔ ۶۰ نظریهٔ «بافت» فرث را گسترش دهد و به آن ابعادی نو بخشد تا آنجا که او را مؤسس دوم مکتب لندن نامیده اند. (السید، ۲۰۰۴: ۱۴۳)

از نگاه هلیدی همه چیز رنگی واقعی دارد نه رنگی مثالی و انتزاعی. هیچ فرد مثالی و خارج از واقعیت وجود ندارد که حکم به صحیح و نادرست بودن یک قاعده دستوری دهد؛ زیرا همه چیز با توجه به بافت موقعیت مخصوص به خودش قابل قبول و صحیح است. (مهاجر و نبوی، ۱۳۷۶: ۱۸) بطور کلی می‌توان اینگونه استنباط کرد که تمامی پیشگامان نقش‌گرایی در تحلیل ترکیب‌های زبانی به موقعیتهای اجتماعی و حال گوینده و مخاطب (شنونده) عنایتی ویژه دارند؛ مثلاً هلیدی به وجود دو ساخت کاربردی و نقشمند اشاره می‌کند که با حال متکلم و مخاطب در ارتباط است: یکی ساخت مبتدا-خبری (thematic structure) که ساختی گوینده محور (speaker-oriented) است و دیگری ساخت اطلاعاتی (information structure) که ساختی شنونده محور (addressee-oriented) است. (همان، ۵۷-۵۹) اگر چه ویلم متسیوس اولین بار به طور ضمنی به وجود این نوع ساختها اشاره کرده است، هلیدی این مفاهیم را مدون و منظم کرده است.

ساخت مبتدا-خبری از دو عنصر مبتدا و خبر تشکیل می‌شود و این گوینده است که مشخص می‌کند بند (clause) با چه آغاز شود و با چه پایان پذیرد. در صورتی که آغاز یا مبتدا همان فاعل باشد، آن بند، بندی بی‌نشان است و در غیر این صورت نشان دار است؛ (همان، ۵۸) اما ساخت اطلاعاتی که با حال مخاطب یا شنونده در ارتباط است، نحوهٔ بیان اطلاعات کهنه (given information) (آنها که گوینده می‌پندارد مخاطبش می‌داند) و اطلاعات نو (new information) (آنها که گوینده می‌پندارد مخاطبش نمی‌داند) است. (افخمی ستوده، ۱۳۸۹: ۱۷۸) هرگاه اطلاع کهنه بر مبتدا و اطلاع نو بر خبر منطبق باشد، بند ما بندی بی‌نشان است و هرگاه خلاف آن باشد، بند ما بندی نشان‌دار است. (مهاجر و نبوی، ۱۳۷۶: ۶۰)

یکی از مواردی که بر چینش عناصر ساخت مبتدا-خبری و ساخت اطلاعاتی تأثیر می‌گذارد و معنا را دستخوش تحول می‌کند، فرایند مبتداساز است؛ فرایندی صوری که در آن مقوله‌هایی بزرگ چون گروه‌های اسمی، حرفی، توصیفی و ... از مکانی داخل جمله به مکانی خارج از آن انتقال می‌یابند (الفاسی الفهری، ۱۹۸۶: ۱۱۴) و یا به عبارتی ساده‌تر این فرایند «فرایندی است که یکی از عناصر غیرفاعلی بند در جایگاه مبتدا قرار می‌گیرد». (مهاجر و نبوی، ۱۳۷۶: ۶۲)

۴. سیبویه و الکتاب

سیبویه در روستایی از روستاهای شیراز به نام بیضاء متولد شد (ضیف، بی‌تا: ۵۷) و در همانجا به یادگیری دروس مقدماتی پرداخت. سپس در طلب علم، عازم بصره شد و به حلقه

های درسی فقها و محدثان پیوست. (ابن الانباری، بی تا: ۶۱) لذا آبشخورهای فرهنگی و علمی اش متنوع شده و در صرف و نحو دانشی گسترده کسب کرد تا آنجا که توانست اثر مشهور و بی بدیل خود «الکتاب» را پدید آورد؛ اثری که بعدها توسط شاگردش اخفش اوسط در بین مردم منتشر شد. (ضیف، بی تا: ۵۹) «ابوالطیب لغوی» دربارهٔ سیبویه و منزلت علمی اش می گوید: «نامش عمرو بن قنبر و بعد از خلیل داناترین مردم نسبت به نحو بود. او ابواب کتابش را - که از جانب مردم به قرآن نحو نامیده می شد - با الفاظ خود و الفاظ خلیل [استادش] منظم و مرتب کرد.» (به نقل از محمد العبیدی، ۱۹۹۹م: ۱۱۸)

در الکتاب، با بسامد فراوان اسامی و آرای دانشمندان پیش از سیبویه از جمله اخفش اکبر، عیسی بن عمر، ابوعمر بن علاء، یونس بن حبیب و خلیل بن احمد فراهیدی مواجه هستیم؛ اما این قضیه نشانهٔ کم‌گرفتِ مقام علمی سیبویه در حد یک ناقل نیست، بلکه باید افزود که او علاوه بر نقل آرای دیگران، شخصیت علمی خودش را نیز با اتکا بر شواهد و داده های زبانی مستخرج از قرآن و کلام عرب و قیاسهای محکم و تعلیلهای نیکو به نمایش گذارد. الکتاب «آوردگاهی از میراث نحوی زبان عربی در مرحلهٔ زمانی معینی (۹۶ هـ - ۱۸۰ هـ) به حساب می آید؛ دوره ای که ما بین وفات ابوالاسود دؤلی و وفات سیبویه قرار دارد. در این کتاب ما میراث خلیل و یونس و عیسی بن عمر و ابوعمر بن علاء و عیسی بن عمر الحضرمی را به همراه استنباطات خود سیبویه مشاهده می کنیم.» (محمد العبیدی، ۱۹۹۹م: ۱۲۵) تأثیر کتاب سیبویه در آثار نحوی بعدی تا حدی است که هرآنچه بعد از **الکتاب** در زمینه نحو نگاشته شده، بر اساس آن یا متأثر از آن است.

پژوهشگران غربی متعدد نیز دربارهٔ شخصیت علمی سیبویه و در توصیف «الکتاب» داد سخن داده اند؛ از جمله کارتر که می گوید: «سیبویه فقط پایه گذار دستور عربی نیست، بلکه بنیانگذار زبانشناسی عربی نیز هست و این دو به هیچ روی، یک چیز نیستند. علاوه بر آن همچنانکه از هر صفحه کتاب او آشکار می گردد، وی نابغه ای است که تصور او از زبان اعتباری جهانی دارد، آنگاه که به یاد می آوریم وی احتمالاً حتی سخنگوی بومی زبان عربی نیز نبوده، بلکه فرزند نوکیشی پارسی بوده است، دستاورد او شگفت انگیزتر می شود.» (Carter, 2004:1)

الکتاب که مقدمه و خاتمه ندارد، در برگیرندهٔ ابوابی مختلف است. سیبویه در جمع آوری داده های زبانی اش بر دو منبع قرآن کریم و کلام عرب (شعر و نثر) تکیه کرده است؛ بطوری که که «شماره شاهد مثالهای قرآنی الکتاب افزون بر ۳۰۰ آیه و شواهد شعری اش افزون بر ۱۰۵۰ بیت است.» (محمد الأسعد، ۱۹۹۲م: ۲۵۳-۲۵۴)

برخی روش سیبویه را در الکتاب اینگونه توصیف کرده اند: «سیبویه در الکتاب... در هر باب و فصلی ابتدا از مفاهیم مجرد و قواعد و قیاس خشک و بی روح سخن نمی گوید، بلکه غالباً در آغاز هر مبحث، مواد و مثالهای زیادی می آورد و سپس بر مبنای آنها به استنباط و استخراج و وضع قواعد می پردازد.» (فاضلی، ۱۳۵۴ش: ۱۹۹)

این سخن مبین این است که روش سیبویه روشی کاملاً توصیفی-تبیینی است آنجا که چون توصیف گرایان به استقرای داده های زبانی پرداخته و سپس بر پایه همین استقرات دست به

استنتاج و تعلیل و تبیین زده و خود را به صورت‌نگرایان زایشی نزدیک کرده است. کارتر دربارهٔ غلبه روش توصیفی بر تجویزی^۶ در الکتاب می‌نویسد: «الکتاب تا آن اندازه توصیفی است که دستور تجویزی را بی‌ارزش می‌کند.» (به نقل از خانجانی، ۱۳۸۹: ۴۹)

او در جایی دیگر دربارهٔ ساختار کلی الکتاب آورده که «پس از چند صفحه مقدمات نظری پیشرفته، ابتدا به بررسی نحو عربی می‌پردازد، سپس صرف و سرانجام واج شناسی آن را شرح می‌دهد. این توالی در دستورهای توصیفی غربی به ندرت دیده می‌شود - حتی تلویحا مورد انتقاد نیز قرار گرفته است - اگرچه این ترتیب به سبب شیوهٔ ارائه برای هر بیننده طبیعی جلوه می‌کند، بدین معنا که ابتدا با پاره گفته‌ها به مثابه کل آغاز می‌شود و پس از آن به بخشهای صرفی و واجی سازندهٔ آنها [=پاره گفته‌ها] تقطیع می‌شود.» (Carter, 2004:38)

در چشم اندازی تاریخی به «الکتاب» سیبویه می‌توان گفت که این زبان‌شناس بزرگ و نابغه کوشید حقایق زبان‌شناختی را در دو سطح صورت و سطح کنش تبیین کند.

۵. سیبویه و رویکرد تعاملی او به صورت و نقش

در مورد سیبویه و رویکرد زبانی اش از جانب محققان غربی و غیر غربی آرای ابراز شده بطوری که عده ای او را صورت‌نگرا پنداشته و عده‌ای دیگر او را نقش‌نگرا فرض کرده‌اند و لیکن در این میان محققانی بوده‌اند که یکطرفه عمل نکرده‌اند؛ مانند اسا ایتکونن (Esa Itkonen) که در جایی از کتابش می‌گوید: «زبان‌شناسی عرب از این جهت مشهور است که صورت زبانی را مورد توجه قرار داد.» (Itkonen, 1991:149) «سیبویه ساخت صوری عربی قدیم (کلاسیک) را آنگونه بازساخت که کم و بیش قطعی و پایدار باقی ماند؛ اما در عین حال وی علاقه پیشکسوتان خود را در تعامل گوینده - شنونده حفظ کرد.» (Ibid:150) او در جایی دیگر در رد صورت‌گرایی محض سیبویه و عملکرد بهترش نسبت به صورت‌نگرایان محض غربی می‌گوید: «نحو سیبویه بر پایهٔ معدود تعمیمهای کاملا صورت‌نگرایانه بنا نهاده شده که به طرز بسیار منظم عمل می‌کنند و من تردید دارم که هرگونه توصیف نحوی در غرب تا پیش از (۱۹۰۰م) به چنین سطح نظری دست یافته باشد. خاصه اینکه ارزش توصیفهای نحوی غربی به سبب ناتوانی آنها در تفکیک نهادن میان مسائل نحوی و معنایی غالبا رو به کاهش نهاده است.» (Ibid, 159-160) به باور او «سیبویه نه فقط در مقام نماینده دستور وابستگی (dependency grammar)، همچنین به عنوان تحلیلگر گفتمان، خود را هم‌عصر با ما می‌نمایاند.» (Ibid, 151) با توجه به این اقوال، سیبویه نیز چون چامسکی فراتر از پیشینیان خود گام برداشته و از رویکرد توصیفی محض به سمت رویکرد توصیفی-تبیینی حرکت کرده است، ولیکن او در اینجا نیز توقف نکرد بلکه گوی سبقت را از چامسکی ربوده و توجه به مسائل خارج زبانی را نیز چاشنی کارش قرارداد تا بین صورت و نقش همزیستی مسالمت آمیز ایجاد کند.

مثالهای ذیل از «الکتاب» نشان می‌دهد که مؤلف چگونه در برخی از آنها تنها تبیین صوری داشته، لذا به مکتب زایشی گشتاری نزدیک شده و در برخی دیگر تنها تبیین نقشی و در برخی دیگر هم تبیین صوری داشته و هم تبیین نقشی که تماما دال بر رویکرد صوری-نقشی او در «الکتاب» است.

از جمله مواردی که قائلان به نقشگرا بودن سیبویه مطرح کرده‌اند، پرداختن او به گفتار است نه جمله؛ آن جا که کارتر می‌گوید: «موضوع الکتاب، گفتار؛ یعنی کلام است که سیبویه آن را فعالیتی اجتماعی دانسته در بافتی که در آن گوینده و شنونده حضور دارند، انجام می‌گیرد.» (Carter, 2004: 56) «سیبویه فقط به گفتار، کلام، پرداخت. بنابراین در کتاب هیچ واژه‌ای برای جمله وجود ندارد.» (Ibid, 93)

برخی دیگر نیز در اثبات نقشگرا بودن سیبویه بیان داشته‌اند که «وی (سیبویه) به نمود کلامی ساختارهای زبانی توجه داشته است، نه به انتزاع آنها؛ چنانکه وی ساختارهای نحوی را انتزاع نمی‌کرده است، بلکه با دخیل دانستن شرایط کاربرد و بار اطلاعاتی هر ساختار به تبیین آن می‌پرداخته است، از همین روست که جمله جایی در دستور او نداشته است.» (فرخنده، ۱۳۸۲ ش: ۶۰۷)

ولیکن در پاسخ به این دو نظر باید گفت درست است که سیبویه در کتابش صراحتاً به جمله اشاره نکرده است؛ اما می‌توان از قراین متوجه شد که او به دو سطح جمله (به مانند صورتگرایان زایشی) و کلام (به مانند نقش گرایان) اعتقاد داشته و میان آن دو تمایز قائل می‌شده است. به عبارتی دیگر می‌توان گفت که موضوع کتاب هم جمله است و هم گفتار، لیکن هر کدام در جایگاه خودشان؛ چنانکه در شواهد ذیل مشهود است:

- آنجا که او سکوت مخاطب را در برابر سخن گوینده معیاری برای کلام بودن در نظر گرفته است: «ألا ترى أنك لو قلت: (فيها عبدالله) حسن السكوت و كان كلاماً مستقيماً كما حسن و استغنى في قولك: (هذا عبدالله)» (سیبویه، ۱۹۹۰ م: ج ۱، ۳۰۳) «و لو قلت (كان عبدالله) لم يكن كلاماً و لو قلت (ضرب عبدالله) كان كلاماً» (همان، ج ۱، ۳۰۵) و از طرف دیگر استعمال و کاربرد جامعه زبانی را دلیلی دیگر بر کلام بودن مطرح کرده است: «من كلامهم» (همان، ۱/۴۰۷) «لكثر استعمالهم إياه في الكلام» (همان: ۱/۱۶۴) «و هو وجه الكلام» (همان، ج ۱، ۴۰۷ و ۱۱۴)

- و یا آنجا که وی با آوردن عباراتی چون «فهذا تمثيل و لا يتكلم به» (همان، ج ۱، ۵۶، ۳۰۵ و ۴۸۹) «فهذا تمثيل و إن كان يقبح في الكلام» (همان، ج ۱، ۲۶۴) «و هو في الكلام لا يكادون يتكلمون به» (همان، ج ۱، ۵۲۸)؛ «و إن كان لا يتكلم بها» (همان، ج ۲، ۲۰۲) و ... به جمله اشاره داشته و بین دو ساختار کلامی کاربردی و نحوی غیر کاربردی (انتزاعی) تمایز قائل می‌شود.

- او اجزای سخن را به دو واحد مسند و مسندالیه تقسیم و مقصود از آن دو را اینگونه بیان می‌کند که «و هما ما لا يستغنى واحدٌ منهما عن الآخر و قد لا يجد المتكلم منه بدءاً، من ذلك الاسم المبتدأ و المبنى عليه و هو قولك: (عبدالله أخوك) و (هذا أخوك) و مثل ذلك قولك: (يذهب زيد) فلا بدءٌ للفعل من الاسم كما لم يكن للاسم الأول بدءٌ من الآخر في الابتداء.» (همان، ج ۱، ۱۴) هم تبیینی نحوی و صوری داشته و سخن را به دو جمله اسمیه و فعلیه تقسیم کرده است که عناصرش به یکدیگر وابسته‌اند و هم تبیینی کلامی داشته و با ذکر این عبارت (و قد لا يجد المتكلم منه بدءاً) به نوعی مفید سخن گوینده و حسن سکوت مخاطب را در برابر او مطرح کرده است.

یکی از قضایای مهم و پرکاربرد در دستور زبان عربی که ارتباطی تنگاتنگ با اصول دستور زایشی - گشتاری از جمله ژرف ساخت و رو ساخت دارد، قضیه اصل و فرع است که سیبویه نیز در کتابش به این موضوع توجه داشته است؛ مثلاً او علت اصلی جزم افعال واقع شده، در جواب طلب را وجود یک جمله شرطیه مقدر می‌داند. لذا ما در اینجا یک جمله اصل یا یک ژرف ساخت داریم که پس از انجام برخی تغییر و تحولات (حذف حرف شرط و فعل شرط) به یک جمله فرعی و روساختی تبدیل می‌شود:

«فَأَمَّا مَا أَنْجَزَمَ بِالْأَمْرِ فَقَوْلُكَ: (إِثْنِي أَتَكَ) وَ أَمَّا مَا أَنْجَزَمَ بِالنَّهْيِ فَقَوْلُكَ: (لَا تَفْعَلْ يَكُنْ خَيْرًا لَكَ) وَ ... وَ إِتْمَا أَنْجَزَمَ هَذَا الْجَوَابُ كَمَا أَنْجَزَمَ جَوَابُ (إِنْ تَأْتِي) بِـ (إِنْ تَأْتِي) لِأَنَّهُمْ جَعَلُوهُ مَعْلَقًا بِالْأُولَى غَيْرَ مُسْتَعْنِ عَنْهُ إِذَا أَرَادُوا الْجَزَاءَ كَمَا أَنَّ (إِنْ تَأْتِي) غَيْرُ مُسْتَعْنِ عَنْ (أَتَكَ) وَ زَعِمَ الْخَلِيلُ أَنَّ هَذِهِ الْأَوَائِلَ كُلَّهَا فِيهَا مَعْنَى (إِنْ) فَلِذَلِكَ أَنْجَزَمَ الْجَوَابَ لِأَنَّهُ إِذَا قَالَ (إِثْنِي أَتَكَ) فَإِنْ مَعْنَى كَلَامِهِ (إِنْ يَكُنْ مِنْكَ إِتْيَانُ أَتَكَ)» (همان، ج ۱، ۵۲۵)

اثنی إن یکن منک إتیان آتک جمله اصل و ساخت بی نشان (ژرف ساخت)
اثنی آتک جمله فرع و ساخت نشان دار (روساخت)

از جمله مواردی که سیبویه به تحلیل و تبیین کلامی دست زده و در آنجا تبیین نقشی را بر تبیین صوری ترجیح داده، شرحی است که او برای این کلام عرب (أ تَمِيمِيَا مَرَّةً وَ قَيْسِيَا أُخْرَى) می‌آورد: «وَ إِنَّمَا هَذَا أَنَّكَ رَأَيْتَ رَجُلًا فِي حَالِ تَلَوْنٍ وَ تَنْقَلٍ فَقُلْتَ: أ تَمِيمِيَا مَرَّةً وَ قَيْسِيَا أُخْرَى كَأَنَّكَ قُلْتَ: (أَتَحَوَّلُ تَمِيمِيَا مَرَّةً وَ قَيْسِيَا أُخْرَى) فَأَنْتَ فِي هَذِهِ الْحَالِ تَعْمَلُ فِي تَثْبِيتِ هَذَا لَهُ وَ هُوَ عِنْدَكَ فِي تِلْكَ الْحَالِ فِي تَلَوْنٍ وَ تَنْقَلٍ وَ لَيْسَ يَسْأَلُكَ مَسْتَرِشِدًا عَنْ أَمْرٍ هُوَ جَاهِلٌ بِهِ لِيُفْهَمَهُ إِيَّاهُ وَ يُخْبِرَهُ عَنْهُ وَ لَكِنَّهُ وَبَّخَهُ بِذَلِكَ.» (همان، ج ۱، ۳۴۳) در این عبارت سیبویه قصد گوینده را تشریح می‌کند که گوینده در اینجا از روی جهل از مخاطب سؤال نمی‌کند، بلکه او قصد توییح مخاطب متغیر الأحوال و هزار رنگ را دارد. لذا فعل محذوف در اینجا تحوّل (تتحوّل) است. سیبویه می‌توانست از این جمله به تبیین صوری نیز روی آورد و بگوید که ژرف ساخت یا جمله اصلی (أَتَحَوَّلُ تَمِيمِيَا مَرَّةً وَ قَيْسِيَا أُخْرَى) است و لیکن گشتار حذف بر آن اعمال شده و آن را به روساخت (أ تَمِيمِيَا مَرَّةً وَ قَيْسِيَا أُخْرَى) تبدیل کرده است؛ اما او ترجیح داده است که برای این حذف دلیلی سیاقی و خارج زبانی بیاورد. الکتاب پر است از شاهد مثالهایی درباب حذف یکی از اجزای جمله که سیبویه آنها را با موقعیتهای اجتماعی و بافت پیرامونی گره می‌زند تا آنجا که گویی عنصری زبانی از جمله حذف شده و عنصری اجتماعی جایگزین می‌شود. (الموسى، ۱۳۶۸ ش: ۳۲۰)

یکی دیگر از قضایای بسیار مهم دستور زبان عربی، قضیه عامل است که بر سه رکن عامل، معمول و حرکت اعراب (که نشانه تأثیر عامل بر معمول است) استوار بوده و با مفهوم حاکمیت مورد نظر نوام چامسکی همخوان است. از نظر ابن خلدون، غرض از طرح این قضیه که اول بار خلیل بن احمد فراهیدی، استاد سیبویه، بنا کرده (ضیف، بی تا: ۳۸) صرفاً غرضی تعلیمی بوده است (ابن خلدون، ۱۹۸۹م: ۵۴۶) که این امتزاج بین دو مفهوم حاکمیت و تعلیمی بودن - که به کاربرد شناسی زبان مربوط است - ما را بار دیگر به سمت رویکرد تلفیقی سیبویه؛ یعنی صورت‌نگاری - نقش‌نگاری رهنمون می‌کند.

سیبویه در آغاز کتابش به نحوی هم قضیه «اعراب» و «بنا» را مطرح می‌کند و هم قضیه عامل را. به عبارت دیگر او با برشماری پایانه‌های حالت واژگان، این پایانه‌ها را تحت تأثیر واژه‌ای دیگر به نام عامل قرار می‌دهد (فرخنده، ۱۳۸۲ش: ۵۹۶) و رابطه ساختاری میان عامل و معمول را نشان می‌دهد. سیبویه خود می‌گوید: «هذا باب مجاری أواخر الكلم من العریبه و هی تجری علی ثمانیه مجار، علی النصب و الجرّ و الرفع و الجزم و الفتح و الضمّ و الكسر و الوقف... و إنما ذکرتُ لک ثمانیه مجارَ لافرقَ بین ما یدخله ضربٌ من هذه الأریبه لما یحلثُ فیهِ العاملُ و لیس شیءٌ منها إلا و هو یزولُ عنه، و بین ما یبنی علیه الحرفُ بناءً لا یزولُ عنه لغير شیءٍ أحدثتُ ذلك فیهِ من العوامل التي لكلّ عاملٍ منها ضربٌ من اللفظ فی الحرفِ و ذلك الحرفُ حرفُ الإعراب ... فالرفعُ و الجرّ و النصبُ و الجزمُ لحروفِ الإعراب و حروفِ الإعراب للأسماءِ المتمکنه و للأفعال المضارعه و أَمَا الفتحُ و الكسرُ و الضمُّ و الوقفُ فللأسماءِ غیر المتمکنه» (سیبویه، ۱۹۹۰م، ۹-۱۰) با توجه به این عبارت می‌توان به نکات زیر اشاره کرد:

- از نظر سیبویه واژگانی چون (رفع و نصب و جر و جزم) دلالت بر حالاتی اعرابی داشته و واژگانی چون (ضمّ و فتح و کسر و وقف یا سکون) دلالت بر «بنا» دارد.

- سیبویه رفع و نصب و جرّ و جزم را در حالاتی مفروض داشته که عاملی در کلمه‌ای عمل کرده و موجب تغییر نقش و تغییر حالات اواخر کلمه شده است و ضمه، فتحه، کسره و سکون را در حالاتی فرض کرده که عاملی در کلمه‌ای عمل نکرده است.

- از نکته‌های پیشین استنباط می‌شود، اعراب تغییری است که به علت تغییر عوامل داخل بر کلمه بر آخر کلمه حادث می‌شود. این اعراب را می‌توان در دو حالت یافت: «حالت اسم که به نظام نشانه‌های حالت (حالت‌های فاعلی، مفعولی و اضافی) تطبیق می‌یابد و فعل که به نظام نشانه‌های وجه (وجه اخباری و التزامی) مربوط می‌شود». (ر.ک: بوآس و همکاران ۱۳۷۶ش: ۷۰)

اگرچه تبیین‌های این عبارات بیشتر از نوع چامسکیایی است، لیکن علاوه بر دلیلی که سابقاً به آن اشاره شد- قول ابن خلدون- دلایلی دیگر نیز وجود دارد که نشان می‌دهد رویکرد سیبویه به قضیه عامل تنها رویکردی صوری نیست، بلکه او با توجه به عناصر خارج زبانی نیز این قضیه را تبیین کرده است؛ آنجا که در باب «أفعالُ التي تُستعملُ و تُلغی»؛ یعنی مبحث اعمال و العا در افعال شناختی یا قلبی (مثل علم، ظنّ، رأی و ...) بر قصد و نیت گوینده تأکید داشته و معتقد است، گوینده قصد دارد این مفهوم را صراحتاً اعلام کند که دربارهٔ آنچه می‌خواهد بگوید، یقین ندارد در حالی که العا نشان دهندهٔ این است که گوینده به نوعی تردید پس اندیش دچار شده است. (فرخنده، ۱۳۸۲ش: ۵۹۹) مثال‌های زیر سخن سیبویه را در تشریح این قضیه نشان می‌دهد:

«و ذلك قولک: (أظنّ زیداً منطلقاً) و (أظنّ عمراً ذاهباً) و (زیداً أظنّ أخاک) و (عمراً زعمت أباک) و تقول: (زیداً أظنّه ذاهباً) و من قال: (عبدالله ضربته) نصب فقال: (عبدالله أظنّه ذاهباً) و تقول: (أظنّ عمراً منطلقاً) و (بکراً أظنّه خارجاً) كما قلت: (ضربت زیداً و عمراً کلمته) و إن شئت رفعت علی الرفع فی هذا. فإن ألغیت قلت: (عبدالله أظنّ ذاهباً) و (هذا إخال أخوک) و (فیها أری أبوک) و کلماً أردتُ الإلغاءَ فالتأخیرُ أقوى و... إذا أعملتُ و ذلك قولک: (زیداً أخاک

أظنّ)، فهذا ضعيفٌ كما يضعفُ (زيداً قائماً ضربتُ) لأنّ الحدَّ أن يكون الفعل مبتدأ إذا عمل» (سیبویه، ۱۹۹۰، ج ۱، ۷۸) تمام این مثالها دلالت می‌کند بر اعتقاد سیبویه به اینکه اعمال و الغا (اعطای حاکمیت به یک فعل قلبی و عدم اعطای آن) بنا بر یکسری مقولات نحوی انتزاعی و غیرواقعی نیست، بلکه این امر به نیت متکلم و معانی مستتر در ذهن برمی‌گردد. خود سیبویه بعد از ذکر «فالتأخیر أقوى» آن را این گونه شرح می‌دهد: «إنما كان التأخیر أقوى لأنه إنما يجيء بالشك بعد ما يمضى كلامه على اليقين أو بعد ما يتبدئ و هو يُريدُ اليقين ثم يُدرکه الشك». (همان)

روش سیبویه تا آنجا که از توصیف پا را فراتر گذاشته و به تفسیر پدیده‌ها دست می‌زند و علاوه بر نحو (صورت) عنصر معنا را نیز در نظر قرار می‌دهد به روش چامسکی نزدیک می‌شود و لیکن او با مورد لحاظ قرار دادن بافت پیرامونی، علاوه بر دو سطح نحو و معنا، توجه به سطح کاربرد را نیز در تبیین‌هایش دخیل می‌داند، آنجا که درستی یا نادرستی جملات را در این سه سطح ارزیابی می‌کند. حال آنکه چامسکی با ذکر دو اصطلاح «دستوری بودن» و «مقبولیت» - چنانکه سابقاً هم به آن اشاره شد - تنها قایل به دو سطح نحو و معناست؛ به عبارت زیر دقت کنید:

«هذا باب الاستقامة من الكلام و الإحالة فمنه مستقيمٌ حسنٌ و محالٌ و مستقيمٌ كذبٌ و مستقيمٌ قبيحٌ و ما هو محالٌ كذبٌ؛ فأما المستقيمُ الحسنُ فتقولك: (أتيتك أمس) و (سأتيك غداً) و أما المحالُّ فأن تنقُضَ أولَ كلامك بآخره فتقول: (أتيتك غداً) و (سأتيك أمس) و أما المستقيمُ الكذبُ فتقولك: (حملتُ الجبل) و (شربتُ ماءَ البحر) و نحوهُ و أما المستقيمُ القبيحُ فأن تَضَعَ اللفظَ في غير موضِعِهِ، نحو قولك: (قد زيداً رأيت) و (كي زيداً يأتيك) و أشباهُ هذا و أما المحالُّ الكذبُ فأن تقول: (سوف أشرب ماءَ البحر أمس)» (همان، ج ۱، ۱۵-۱۶)

همانطور که پیداست سیبویه کلام یا جمله را به پنج قسم تقسیم کرده است: «مستقیم حسن، محال، مستقیم کذب، مستقیم قبیح و محال کذب». مستقیم حسن؛ یعنی جمله هم از لحاظ نحوی درست است، هم از لحاظ معنایی و هم از لحاظ کاربردی. (چون مطابقت با جهان واقع دارد) و لیکن بقیه جمله‌ها حداقل در یک سطح مشکل دارند؛ مثلاً جمله (حملت الجبل) که سیبویه آن را به مستقیم کذب توصیف کرده از لحاظ نحوی و معنایی درست است؛ ولی از لحاظ کاربرد شناختی درست نیست. یا دو جمله (أتيتك غدا و سأتيك أمس) از حیث نحوی درست است؛ اما از حیث معنایی درست نیست؛ چون گویشور با تکیه به شَمّ زبانی خود می‌فهمد دو زمان گذشته و آینده نمی‌توانند در کنار یکدیگر بکار روند و از حیث کاربرد شناختی نیز درست نیست؛ زیرا با داده‌های دنیای پیرامونی مطابقت ندارد. (الموسى، ۱۳۶۸ش: ۳۱۳)

از مباحث مهم دیگر که عموماً در نحو عربی و خصوصاً در کتاب سیبویه به آن اشاره می‌شود مبحث (معرفه و نکره) است که تا حد زیادی با مبحث ساخت اطلاع و دو اصطلاح «اطلاع کهنه» و «اطلاع نو» در نزد نقش‌گرایان هم پوشانی دارد؛ بویژه آنجا که سیبویه با یک تیر دو نشان زده و هم به ساخت مبتدا - خبری اشاره کرده، هم به ساخت اطلاعاتی (دو ساخت

مطرح شده توسط هلیدی) به عبارت ذیل که سیبویه آن را در باب «کان» ذکر کرده توجه فرمایید:

«و اعلم أنه إذا وقع في هذا الباب نكرة و معرفة فالذي تشغل به (كان) المعرفة لأنه حد الكلام، لأنهما شيء واحد و ليس بمنزلة قولك: (ضرب رجل زيدا) لأنهما شيان مختلفان و هما في (كان) بمنزلة في الابتداء، إذا قلت (عبدالله منطلق)، تبتدئ بالأعرف ثم تذكر الخبر و ذلك قولك: (كان زيد حليماً) و (كان حليماً) لا عليك أقدمت أم أخرت: إلا أنه على ما وصفت لك في قولك: (ضرب زيدا عبدالله)، فإذا قلت: (كان زيد) فقد ابتدأت بما هو معروف عنده، مثله عندك فإنما ينتظر الخبر فإذا قلت (حليماً) فقد أعلمته مثل ما علمت فإذا قلت: (كان حليماً) فإنما ينتظر أن تعرفه صاحب الصفة فهو مبدوء به في الفعل و إن كان مؤخراً في اللفظ فإن قلت: (كان حليماً أو رجل) فقد بدأت بالنكرة و لا يستقيم أن تُخبر المخاطب عن المنكور و ليس هذا بالذي ينزل به المخاطب منزلتك في المعرفة فكرهوا أن يقربوا باب ليس». (سیبویه، ۱۹۹۰م، ج ۱، ۳۲)

در این عبارت سیبویه با آوردن دو مثال «ضرب رجل زيدا» و «كان زيد حليماً»، بین جمله‌ای که با فعل ناقصه کان و جمله‌ای که با فعل تامه ضرب آغاز شده تمایز قرار داده و گفته که اسم کان حتماً باید معرفه باشد، حال آنکه این ضرورت برای فاعل ضرب (رجل) وجود ندارد؛ چرا که مبحث افعال ناقصه از ملحقات باب ابتدا(مبتدا-خبر) بوده و نازل منزله آن است و همان طور که مبتدا باید معرفه باشد، اسم کان نیز باید معرفه باشد. سیبویه خود دلیل این معرفه بودن را بیان می‌کند: «لا يستقيم أن تُخبر المخاطب عن المنكور؛»؛ دلیلی که نشان می‌دهد سیبویه در آن مراعات حال مخاطب را کرده است:

کان	زيد حليماً	ساخت بی‌نشان	(تطابق مبتدا و اطلاع کهنه - خبر و اطلاع نو)
مبتدا(آغازه)	خبر(آویزه)		
اطلاع کهنه	اطلاع نو		

یکی از مباحث مهم دیگر - که هم در دستور زبان عربی و هم در زبان‌شناسی نو از جمله دستور نقش‌گرای نظام‌مند هلیدی (۲۰۰۴م) مطرح هست - مبحث تقدیم و تأخیر یا همان پیش‌بند سازی و پس‌بند سازی است که ارتباطی تنگاتنگ با نیت گوینده و چگونگی چینش کلام توسط او دارد. به باور سیبویه، گوینده آنچه به نظرش با اهمیت است، در جایگاه آغازین کلام قرار می‌دهد. او در باب تقدیم مفعول به بر فاعل به این نکته اشاره می‌کند: «فإن قدمت المفعول و أخرت الفاعل جرى اللفظ كما جرى في الأول و ذلك قولك: «ضرب زيدا عبدالله» لأنك إنما أردت به مؤخراً ما أردت به مقدماً و لم تُرد أن تشغل الفعل بأول منه و إن كان مؤخراً في اللفظ. فمن ثم كان حد اللفظ أن يكون فيه مقدماً وهو عربي جيد كثير كأنهم إنما يقدمون الذي بيأته أهم لهم و هم بيأته أعنى و إن كانا جميعاً يهمانهم و يعيناهم» (سیبویه، ۱۹۹۰م، ج ۱، ۴۴) اگر بخواهیم جمله (ضرب زيدا عبدالله) را تحلیل ساخت اطلاعی کنیم، زيدا اطلاع نو است؛ چون در پاسخ سؤال مخاطب که می‌پرسد: «عبدالله چه کسی را زد؟» آمده و مخاطب را آگاه می‌سازد.

او در جایی دیگر در مبحث جملات استفهامی و چگونگی چینش کلمات در آن می‌گوید: «و ذلک قولک: «أزیدٌ عندک أم عمرو؟» و «أزیداً لقیتم أم بشرأ؟» فأنتک الآن مدّع أن عندَهُ أحدهما. و اعلم أنك إذا أردتَ هذا المعنى فتقدیمُ الاسم أحسنُ لأنک لاتسألُهُ عن اللقی و إنما تسألُهُ عن أحدِ الاسمین لا تدری أیُّهما هو فبدأتَ بالاسم لأنک تقصدُ قصداً أن یبینَ لک أیُّ الاسمین عنده و جعلتَ الاسمَ الآخرَ عدیلاً للأول و صار الذی لا تسألُ عنه بینهما». (همان، ج ۱، ۵۶۵-۵۶۶)

از دیگر موارد این تقدیم و تأخیر مبحث اشتغال در زبان عربی است که معادل فرایند مبتداساز ضمیر گذار زبان‌شناسی نقش‌نگار است؛ فرایندی که بنابر تعریف زبان‌شناختی اش عنصری از بطن جمله منتقل شده و در جایگاه اولیه آن عنصر، ضمیری هم مرجع با آن قرار داده می‌شود. (دبیر مقدم، ۱۳۸۴ش: ۱۲۶) و بنابر تعریف سنتی عربی اش، پس از یک اسم، فعلی آورده شود که آن فعل ضمیر یا اسم مضاف به ضمیری را نصب دهد و آن ضمیر به اسمی که پیش از فعل آمده است برگردد. (ابن عقیل، بی تا: ۵۱۶) دبیر مقدم این فرایند را فرایندی نحوی - کلامی دانسته؛ بدین معنا که مثلاً فاعل نحوی، در حوزه کلام همزادی به نام مبتدای اولیه (primary topic) دارد و مفعول صریح در حوزه نحو، معادلی به نام مبتدای ثانویه (secondary topic) در حوزه کلام دارد (افخمی ستوده، ۱۳۸۹ش: ۱۸۹) فاعل و مفعول دو اصطلاح نحوی و مبتدای اولیه و ثانویه دو اصطلاح کلامی‌اند؛ به عنوان مثال در جمله «زیداً ضربت» که روساختی از جمله «ضربت زیداً» است، ضمیر «ت» مبتدای اولیه است و فاعل و زید مبتدای ثانویه و مفعول صریح محسوب می‌شود.

اما اگر این جمله را با توجه به دیدگاه هلیدی تجزیه تحلیل کنیم باید گفت:

زیداً	ضربت	ساخت	نشان	دار	(تطابق مبتدا با اطلاع نو و خبر با اطلاع کهنه)
مبتدا	(آغازه)	خبر	(آویزه)	اطلاع	نو

سیبویه در تحلیل جمله «زید ضربت» - به عنوان روساختی دیگر از جمله «ضربت زیداً» - می‌گوید:

«فإذا بنیتَ الفعلَ علی الاسم قلت: (زیدٌ ضربت) فلزمته (الهاء). و إنما تُرید بقولک: مَبْنِیُّ علیه الفعلُ أنه فی موضع (منطلق) إذا قلت: (عبدالله منطلق) فهو فی موضع هذا الذی بُنی علی الأول و ارتُفِعَ به، فإنما قلت (عبدالله) فنَبَّهتَه له ثُمَّ بنیتَ علیه الفعلَ و رفعتَه بالابتداء» (سیبویه، ۱۹۹۰م، ۵۵)

سیبویه، دو جمله «زید ضربت» و «عبدالله منطلق» را به موازات یکدیگر قرار داده و معتقد است، متکلم با ذکر دو کلمه زید و عبدالله ذهن مخاطب را متوجه می‌کند «نَبَّهتَه» که می‌خواهد از عبدالله یا زید - که متکلم فرض می‌کند هر دو در نزد مخاطب شناخته شده هستند - سخن بگوید، لذا با آوردن این دو اسم زمینه چینی می‌کند تا اطلاعاتی تازه در اختیار مخاطب قرار دهد.

زیدٌ	ضربت	ساخت	بی	نشان	(تطابق مبتدا با اطلاع کهنه و خبر با اطلاع نو)
مبتدا	(آغازه)	خبر	(آویزه)	اطلاع	کهنه

با دقت در دو جمله «زید ضربته» و «زیدا ضربته» و تفاوتی که در تحلیل ساخت اطلاعاتی اش ملاحظه می‌شود، به این نکته می‌توان پی برد که سیبویه با ذکاوت و هوشمندی مثال زدنی خود میان دو حالت جوازی (حالت رفعی و حالت نصبی) در باب اشتغال، تمایز قائل شده آنجا که تحلیل جمله «زید ضربته» را با جمله «عبدالله منطلق» قرین کرده نه با جمله «زیدا ضربته»؛ یعنی از دیدگاه او «زید ضربته» با «زیدا ضربته» تفاوت داشته و متکلم با توجه به موقعیتی که در آن واقع شده یکی از این دو ساخت را انتخاب می‌کند. و این همه مهر تأییدی دیگر است بر تعامل میان صورت (مرفوع شدن و منصوب شدن زید) و نقش (اطلاع کهنه و اطلاع نو).

نتیجه‌گیری

سیبویه از جمله دستورنویسان متقدم و ریشه دار شرقی است که برای اولین بار و در قرون اولیه هجری دستور زبانی برای عربی نگاشت که تا سالها مرجع فکری تمامی پسینیانش بوده است؛ مرجعیتی پویا که اکنون نیز می‌تواند در دنیای زبانشناسی مورد توجه باشد. از جمله اصول و مبانی زبانشناختی سیبویه که در اثرش «الکتاب» در نظر گرفته، به شرح ذیل است:

- سیبویه با گذر از توصیف محض پدیدهٔ زبانی به تبیین و تعلیل آن نیز پرداخت. او با رویکرد توصیفی-تبیینی اش به مکتب زایشی گشتاری نوام چامسکی شباهت یافت و لیکن پا را از این مرحله نیز فراتر گذاشته است و با عنایت به بافت و عناصر خارج زبانی تبیینهای نقشی را نیز چاشنی تبیینهای صوری قرار داد.

- بنیادهای فلسفی سیبویه هم مانند چامسکی عقلانی به نظر می‌رسد و هم به مانند نقشگرایان تجربی، به عبارتی دیگر او هم به عقل وفادار ماند هم به نقل!

- سیبویه داده‌های زبانی را در سه سطح نحو، معنا و کاربرد بررسی کرده است و میان این سه سطح مرزبندی قایل بود؛ لیکن این مرزبندی به معنای آن نبود که این سه حوزه با یکدیگر بیگانه‌اند؛ بلکه ما در کتاب سیبویه، تعامل آنها را با یکدیگر مشاهده می‌کنیم؛ مثل تعامل میان ساخت اطلاع- که جلوه‌ای است از کاربرد شناسی- و نحو در فرایند مبتداساز ضمیرگذار یا همان اشتغال.

- درست است که سیبویه در کتابش صراحتاً به واژهٔ جمله اشاره نداشته است؛ اما از قراین پیداست که او هم به جمله-به عنوان واحدی صوری- عنایت داشته است و هم به کلام-به عنوان واحدی نقشی و گفتمانی- لذا در برخی قسمتهای کتاب خود داده‌های زبانی را تنها تحلیلی صوری می‌کرد و در برخی دیگر تنها به تبیین نقشی دست می‌زد و در برخی موارد به تحلیل صوری- نقشی.

- با توجه به تمام موارد گفته شده می‌توان استنباط کرد که سیبویه به نحو و گفتمان یا در تعبیری بهتر به صورتها و نقشهای زبانی رویکردی تعاملی داشته و هر دو را مطمح نظر قرار داده است. از این رو است که معتقدیم رویکرد این زبانشناس نابغهٔ مسلمان در مسائل زبانی، رویکردی تلفیقی؛ یعنی صورتگرا- نقشگرا بوده است.

پی نوشتها:

۱. از جمله زبان‌شناسان غربی می‌توان به اسا ایتکونن (Esa-Itkonen) اشاره داشت و از جمله زبان‌شناسان غیرغربی می‌توان به دبیر مقدم زبان‌شناس ایرانی اشاره کرد.
۲. پانینی کاهنی هندی بود که در قرن چهارم قبل از میلاد می‌زیست و با رویکردی توصیفی قواعد آوایی و صرفی و نحوی زبان سانسکریت را بیان کرد تا این زبان به طور دائمی به عنوان زبانی دینی و آیینی استفاده شود. هدف دیگر او از قاعده مند کردن این زبان این بود که سرودهای مذهبی موجود در کتاب ویدا (Vida) بطور صحیح قرائت شود.
۳. دوگانه‌های سوسوری عبارتند از: همزمانی (synchronic) و درزمانی (diachronic) - روابط همنشینی (syntagmatic relations) و روابط جانیشینی (paradigmatic relations) - زبان (language) و گفتار (parol) - دال (rsignifie) و مدلول (signified).
۴. صورت‌نگاریان زبان را نظامی بر اساس «ساخت» ریاضی گونه و فرمول بنیان می‌دانند؛ اما نقش‌نگاریان زبان را به عنوان پدیده‌ای برای ایجاد ارتباط در نظر دارند. در این میان، شناخت گرایان، زبان را نظامی ذهنی و شناختی فرض می‌کنند و شناخت آن را بدون درک نظام شناختی میسر نمی‌دانند.
۵. در مورد وجه تسمیه این مکتب به زایشی-گشتاری باید بگوییم که زبان از نظرگاه این مکتب، دو سطح دارد: یکی سطح رویی و منطوق که به صورت مجموعه‌ای از دال در گفتار ظاهر می‌شود و دیگری سطح زیرین و باطنی که به صورت استعدادی فطری و ذاتی در میان تمام گویشوران زبان مشترک است. لذا اصطلاح گشتار به روند انتقال سطح زیرین و باطنی زبان به سطح رویین آن اطلاق می‌شود و اصطلاح زایش نیز که به دنبال اعمال این گشتارها صورت می‌پذیرد به روند تولید جملاتی دستوری و قابل فهم از جانب گویشوران یک زبان اطلاق می‌شود.
۶. در روش تجویزی که رویکردی سنتی در مسیر قاعده‌مند کردن دستور زبان است، دستور نویسان به صحت و سقم داده‌های زبانی براساس معیارهای خود پرداخته و هر آنچه با این معیارها نسازد، از دایره زبان بیرون می‌کنند حال آنکه رویکرد توصیفی کاری به صحت و سقم داده‌ها ندارند و به توصیف بی‌چون و چرای آنها می‌پردازد.

منابع و مأخذ

الف) کتابهای فارسی

۱. بواس. جی و دیگران. (۱۳۷۶ش). سیر زبان‌شناسی در جهان اسلام: دیرینه زبان‌شناسی عربی؛ ترجمه سید علی میر عمادی، تهران: رهنما.
۲. دبیر مقدم، محمد. (۱۳۸۳ش). زبان‌شناسی نظری پیدایش و تکوین دستور زایشی؛ تهران: انتشارات سمت.
۳. ----- (۱۳۸۴ش). مجموعه مقالات پژوهشهای زبان‌شناختی فارسی؛ تهران: نشر دانشگاهی.
۴. دوسوسور، فردینان. (۱۳۷۸ش). دوره زبان‌شناسی عمومی؛ ترجمه کوروش صفوی، تهران: هرمس.

۵. مهاجر، مهران و محمد نبوی. (۱۳۷۶ش). به سوی زبان شناسی شعر؛ تهران: نشر مرکز.
- ب) مقالات فارسی
۱. افخمی ستوده، حنیف. (۱۳۸۹ش). «نهاد ادبی»؛ دستور ویژه نامه فرهنگستان، شماره ۶، صص ۱۷۴-۲۰۷.
۲. خانجانی، ژیلا. (۱۳۸۹ش). «سیبویه و سرآغاز دستورنویسی زبان عربی»؛ مجله زبان شناخت، سال ۱، شماره ۱، صص ۳۹-۵۰.
۳. دبیرمقدم، محمد. (۱۳۶۹ش). «پیرامون را در زبان فارسی»؛ مجله زبانشناسی، سال ۷، شماره ۱، صص ۲-۶۰.
۴. ----- (۱۳۸۹ش). «سیبویه: زبانشناس و دستورنویس»؛ دستور ویژه نامه فرهنگستان، ش ۶، صص ۳-۴۴.
۵. ----- (۱۳۹۰ش). «زبانشناسی علمی شرقی»؛ جشن نامه سلیم نیساری، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، صص ۱۶۵-۲۰۱.
۶. فاضلی، محمد. (۱۳۵۴ش). «دمی با سیبویه در کتاب»؛ ۲۵ مقاله تحقیق به زبان فارسی درباره سیبویه، به کوشش محمد حسین اسکندری، شیراز: دانشگاه شیراز، صص ۱۹۶-۲۱۰.
۷. فرخنده، پروانه. (۱۳۸۲ش). «نشانه‌ای تصویر گونه از سیبویه»؛ مجموعه مقالات پنجمین کنفرانس زبانشناسی نظری و کاربردی، تهران: نشر آرویح، صص ۵۹۳-۶۱۰.
- ج) کتابهای عربی
۱. ابن الانباری، ابوالبرکات. (بی تا). نزهة الألباء فی طبقات الأدباء؛ تحقیق محمد أبو الفضل إبراهیم، القاهرة: دار نهضة مصر.
۲. ابن خلدون، عبد الرحمان. (۱۹۸۹م). المقدمة؛ بیروت: دار القلم.
۳. ابن عقیل. (بی تا). شرح ابن عقیل؛ ج ۲، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۴. الراجحی، عبده. (۱۹۷۹م). النحو العربی والدرس الحدیث؛ بیروت: دار النهضة العربیة.
۵. سیبویه، عمرو بن عثمان. (۱۹۹۰م). کتاب؛ بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
۶. السید، عبد الحمید. (۲۰۰۴م). دراسات فی اللسانیات العربیة؛ عمان: دار الحامد للنشر والتوزیع.
۷. ضیف، شوقی. (بی تا). المدارس النحویة؛ القاهرة: دار المعارف.
۸. العبیدی، رشید عبد الرحمان. (۲۰۰۴م). العربیة و البحث اللغوی المعاصر؛ بغداد: المجمع العلمی.
۹. الفاسی الفهری، عبدالقادر. (۱۹۸۶م). اللسانیات واللغة العربیة نماذج ترکیبیه و دلایة؛ بیروت: منشورات عویدات.
۱۰. کاظم السوداني، رفعت. (۲۰۰۹م). المنهج التولیدی والتحویلی؛ عمان: دار دجلة.
۱۱. محمد الأسعد، عبد الکریم. (۱۹۹۲م). الوسیط فی تاریخ النحو العربی؛ الرياض: دار الشواف.

١٢. محمدالعبیدی، شعبان عوض. (١٩٩٩م). التعليل اللغوى فى كتاب سيبويه؛ بنغازى منشورات جامعة قار يونس.

١٣. يونس على، محمد محمد. (٢٠٠٤م). مدخل إلى اللسانيات؛ بيروت: دارالكتاب الجديد المتحدة.

د) مقالات عربى

١. أحمد، يحيى. (١٩٨٩م). «الاتجاه الوظيفى و دوره فى تحليل اللغة»؛ مجلة عالم الفكر، المجلد ٢٠، العدد ٣، صص ٦٥-٩٧.

٢. الموسى، نهاد. (١٣٦٨ش). «الوجهة الاجتماعية فى منهج سيبويه فى كتابه»، ١٦ مقاله تحقيقى به زبان عربى درباره سيبويه، به كوشش محمد حسين اسكندرى، شيراز: دانشگاه شيراز، صص ٣٠٧-٣٣٨.

٣. يونس على، محمد محمد. (٢٠٠٣م). «أصول اتجاهات المدارس اللسانية الحديثة»؛ مجلة عالم الفكر، المجلد ٣٢، العدد ١، صص ١٢٧-١٧٥.

ه) منابع لاتين

1. Carter, M.G. (2004). Sibawaihi, London: Oxford Center for Islamic Studies.
2. Itkonen, E. (1991). Universal History of Linguistics; Amsterdam: John Benjamin publishing company.
3. Owens, J. (2006). A Linguistics History of Arabic; London: Oxford University Press (First published in paper back 2009)

فصلنامه لسان مبین (پژوهشی ادب عربی)
(علمی - پژوهشی)
سال چهارم، دوره جدید، شماره یازدهم، بهار ۱۳۹۲

الاتجاه الشکلانی - الوظیفی فی الکتاب لسیبویه*

حمید رضا میرحاجی
استاذ مشارک فی جامعة العلامة الطباطبائی فی طهران
راضیه سادات سادات الحسینی نوش آبادی
طالبة الدكتوراه فی جامعة تربیت مدرس فی طهران

الملخص

إنّ المدارس اللغوية المعاصرة من الشکلانية أو الوظیفية أو المعرفية قد أوجدت مبادئ فی دراسة اللغة حيث إنها فريدة فی نوعها. ولكن هناك نواقص فی رؤاها حيث نرى أنّها بسبب عدم استيعاب جميع الجوانب وبسبب الرؤية الأحادية وفقدان الاهتمام اللازم بالجوانب المعنوية بها لم تستطع أن تتمثل كنظرية شاملة. وهذا فی الوقت الذى نرى فيه أنّ اللغويين المسلمين فی القرون الماضية قد وضعوا أصولا و مبادئ لنحو اللغة العربية مهتمين بالشکل والوظيفة لم يستطع أحد بعد مضى ۱۴۰۰ سنة أن يحدث فيها خلافا. هذه الوجيزة برؤيتها اللغوية التأسيسية فی أول مجموعة نحوية فی اللغة العربية أى "الکتاب" لسیبویه و دراسة أساليبها التحليلية تحاول أن تبين مكتسباتها وإنجازاتها العظيمة على ضوء المفاهيم والموضوعات المطروحة فی المدارس اللغوية المعاصرة (من نهاية الألفية الثانية والعقد الأول من الألفية الثالثة) خاصة على أساس رؤية المدرسة الشکلانية التوليدية الغشتارية والمدارس الوظیفية. وتعتقد أنّ سيبويه فی تأليفه هذا كان متّجها نحو الاتجاه التعاملی المتمثل فی الاتجاه الشکلانی - الوظیفی. الكلمات الدليلية: سيبويه، الکتاب، المدرسة الشکلانية التوليدية - الغشتارية، المدرسة الوظیفية، الاتجاه التعاملی

تاریخ القبول: ۱۳۹۲/۰۱/۲۰

* - تاریخ الوصول: ۱۳۹۱/۱۱/۰۷

عنوان بريدالكاتب الإلكتروني: mirhaji_sayyed@yahoo.com